

آینده کار، وقتی کار بی معنا می شود

نویسنده: دن کو

تاریخ انتشار: ۲۱ ژانویه ۲۰۲۶

ترجمه کامل فارسی

عنوان اصلی

The future of work when work is meaningless

همه نگران این هستند که آیا هوش مصنوعی جایگزین آن‌ها خواهد شد یا خیر. اما نمی‌توانم فکر نکنم چیزی در تجربه انسانی وجود دارد که نمی‌توان آن را جایگزین کرد. نمی‌توانم فکر نکنم که انسان‌ها همچنان می‌خواهند کار کنند. یعنی، آن‌ها همچنان می‌خواهند چیزی بسازند، آن را با دیگری به اشتراک بگذارند، و با دریافت نوعی ارزش در ازای سهمشان، به رسمیت شناخته شوند. این یک جنبه اساسی از طبیعت انسان است، اما مایه تأسف است که "کار" به یک واژه‌ای ناخوشایند و تهی از معنا تبدیل شده است زیرا بهره‌وری به خدای ما تبدیل شده است. من کمتر نگران خودکار شدن کار به سبک کارخانه ای صنعتی هستم. همه ما می‌دانیم که آن گودال بی روح با انسان چه می‌کند. من خیلی بیشتر به کار خلاقانه توجه دارم. آن آینده چگونه خواهد بود؟ آیا پول منسوخ می‌شود؟ آیا تمام نثر را خواهد نوشت و تمام هنر را خلق خواهد کرد؟ اگر مبارزه، موقعیت و کنجکاو مولد معنا هستند و AGI قول می‌دهد که ما را از شر آن خلاص کند، ما چه کار می‌کنیم؟ در صورت وجود چیزی که AGI نمی‌تواند جایگزین آن شود چیست؟ در دنیای بدون کمبود، چگونه می‌توان به کالای کمیاب تبدیل شد؟ من می‌خواهم ۶ ایده در مورد آینده کار، مهارت‌ها و ویژگی‌هایی که باید به‌عنوان یک فرد خلاق برای آن‌ها بهینه‌سازی کنید، و در نهایت اینکه چگونه در آینده‌ای که احساس دلهره‌آوری دارد، زندگی معناداری داشته باشید، به اشتراک بگذارم. من هم افکار و هم تئوری‌های خودم را که معتقدم اهمیت دارند به اشتراک می‌گذارم. و اگر خلاق هستید و می‌خواهید بدانید که آیا هوش مصنوعی هرگز جایگزین کار شما خواهد شد، این برای شماست. (در ضمن، مقالات من طولانی هستند. اگر در حال حاضر وقت ندارید، آن را نشانک گذاری کنید، اما من انتظار ندارم که این مورد باعث خوشحالی کسانی شود که بازه توجه ماهی قرمز دارند. هدف من از این مطالب این است که شما درک کنید و نه جمع آوری یک سری نکات مهم که به نظر خوب می‌رسند اما هیچ کاری برای شما انجام نمی‌دهند.)

۱ - بحران معنا، معنا را به چیزی تبدیل کرده که مردم حاضرند برایش پول بدهند

معنی به یک کالای کمیاب تبدیل شده است. دیدن آن کار سختی نیست. اما برای درک اینکه چگونه وارد این آشفتگی شدیم، کمی درس تاریخ کمک می‌کند. می‌بینید، واقعیت در طول زمان به سمت پیچیدگی بیشتری توسعه می‌یابد. هنگامی که چیزها بیش‌ازحد پیچیده یا آشفته می‌شوند، یک ساختار منظم جدید (یا یک کل جدید برای احاطه کردن اجزا) باید ظاهر شود. چند مثال ساده: حرف «کلمه» جمله «اتم پاراگراف» سلول «مولکول» ماده ارگانیسم «زندگی» ذهن «روح واقعیت اینگونه است.

وقتی نوبت به معنا می‌رسد، می‌خواهم بر چگونگی تکامل جوامع تمرکز کنم که به دو صورت قابل مشاهده است: (۱) پایه فنی-اقتصادی (یا شیوه تولید غالب) جوامع گذشته و فناوری خاص مورد استفاده. شکار و گردآوری «باغبانی» کشاورزی «صنعتی» اطلاعاتی «هر چه که در آینده بیاید (هوش؟)» (۲) جهان بینی غالب و ساختار ارزشی افراد در آن جوامع (نظام معناسازی آن‌ها). پیش مدرن «مدرن» پسامدرن «هر چیزی که در آینده بیاید (متامدرن؟)» برای اختصار، می‌توانیم چند مورد اول را سریع اجرا کنیم. جوامع علوفه خوار شکارچی بودند. آسان. در جوامع باغبانی، مردان شکارچی بودند و زنان از زمین‌های کوچک مراقبت می‌کردند. در جوامع کشاورزی، غذا از کشاورزی در مقیاس بزرگ به‌دست می‌آمد، مازاد انبوهی را فراهم می‌کرد و به مردان اجازه می‌داد کمتر کار کنند تا بتوانند از زمان جدید خود برای کاوش، کشف و تسخیر استفاده کنند. فن‌آوری‌های این جوامع از موارد زیر توسعه یافتند: تبر، نیزه و آتش «بیل زدن و چوب‌های حفاری» گاوآهن حیوانات (از کار انسان تا کار حیوانات). همه این جوامع عمدتاً در چارچوب جهان بینی پیشامدرن قرار داشتند. به عبارت دیگر، یک قدرت بالاتر (بزرگان، کتب مقدس، پادشاهان، کاهنان) معنا

می‌دهد. به شما گفته شد که چه چیزی را باور کنید. مطابقت کردی عاملیت خصیصه ای بود که می‌توانست شما را به قتل رساند یا اخراج کرد. سپس عصر صنعتی فرا رسید، جایی که تولید غذا از کشاورزی مکانیزه حاصل شد. کشاورزان کمتری به مردم بیشتری غذا دادند، غذا تبدیل به یک کالا شد. فن آوری‌های اولیه بخار، زغال سنگ و نفت بودند. کار انسان و حیوان به مراتب کمتر مورد نیاز بود.

یک بینش کلیدی در اینجا این است که پایه فنی-اقتصادی یک جامعه شرایطی را ایجاد می‌کند تا سطح جدیدی از جهان بینی و نظام ارزشی در مقیاس امکان پذیر شود.

یک جامعه صنعتی به جهان بینی مدرن اجازه داد تا آن عقلانیت ارزشمند را در خود جای دهد. معنا از طریق عقل، علم و شواهد کشف شد نه اینکه سنت به ارث برده شود. طبیعت سرخورده شد، پیشرفت جایگزین امر الهی شد، و شایستگی جایگزین حق تولد شد. آنجا بود که همه چیز شروع به اشتباه کرد.

• • اول، بهره‌وری در سنین جوانی بیش از حد مورد تاکید قرار گرفت. دومی که به دنیا آمدید، قبلا از شما انتظار می‌رفت که به مدرسه بروید، شغلی پیدا کنید و یک چرخ دنده در ماشین شوید. شما از همان ابتدا مانند یک ربات برنامه ریزی شده بودید.

• • دوم، ما از قبیله، روستا و اجتماع قطع شدیم. ما در یک دنیای دیجیتال بزرگ از اتصال مصنوعی تنها هستیم.

• • سوم، چارچوب‌های مذهبی و معنوی با مدل مکانیکی جهان جایگزین شد. دیگر معنای الهی داده نمی‌شد.

• • چهارم، ما شروع به برون سپاری آژانس خود به موسسات کردیم و ارزش کار خودگردان را فراموش کردیم. ۹-۵ شغل جایگزین کار صنعتگران و کشاورزان شد.

همه اینها منجر به فساد در کار و نحوه کار ما شده است. کار به کارهای ساده و تکراری تقسیم می‌شد که کارگران را در کل فرآیند بی‌تفاوت نگه می‌داشت، بنابراین نمی‌توانستند آن را به تنهایی تکرار کنند (چرا عموم‌گرایان همیشه متخصصان را شکست می‌دهند، همانطور که در مقاله‌های قبلی بحث کردیم). به عبارت دیگر، کار بی‌معنا تنها کانون و وسیله بقای ما شد. به حدی که ما نمی‌توانیم آن را به شکل دیگری ببینیم، و بسیاری از مردم در بیداری بی‌ادب هستند، زمانی که هوش مصنوعی این سرطان را از ما حذف می‌کند. این به عصر اطلاعات منتهی می‌شود، جایی که اختراع کامپیوتر منجر به انتزاع بیشتر از کار شد. ما اکنون به جای مراقبت از مزارع - در بیشتر موارد - پشت میزها برای کار می‌نشینیم و به ماشین‌ها اجازه می‌دهیم کارهای سنگین را انجام دهند. جهان بینی غالب در حال حاضر پست مدرن است، جایی که ما شروع به ساختارشکنی همه چیز قبلی کرده ایم. (به هر حال، من قول می‌دهم که این مربوط به آینده کار است). بینش کلیدی پست مدرنیسم، دیدگاه گرایی است، یا اینکه هیچ دیدگاهی ممتاز نیست. همه نماها موقعیتی، جزئی و متنی هستند. این یک دستاورد بزرگ است، زیرا اکنون می‌دانیم که یک دیدگاه، آن دیدگاه واقعی و مطلق (از نظر مذهبی، سیاسی و غیره) نیست که همه باید با آن مطابقت داشته باشند. با این حال، این دستاورد تنها بحران معنا را بیش از پیش تسریع کرده است. آنقدر که ما در حال بیدار شدن با این واقعیت هستیم که چیزی باید تغییر کند. همچنین منجر به تناقضی می‌شود که باید در مرحله بعدی رشد (عصر هوش) که وارد آن می‌شویم حل شود: اگر هیچ دیدگاهی بهتر، واقعی‌تر یا توسعه‌یافته‌تر از دیدگاه دیگری نیست، پس این ادعا که همه دیدگاه‌ها به یک اندازه معتبر هستند، دیدگاهی است که شما ادعا می‌کنید بهتر است. این یک رتبه بندی ارزشی است. شما تمام سلسله مراتب‌ها را با ایجاد سلسله مراتب خود تجزیه می‌کنید.

پست مدرنیسم به درستی دید که هیچ دیدگاهی مطلق نیست، اما سپس به اشتباه به این نتیجه رسید که هیچ دیدگاهی بهتر نیست.

برخی دیدگاه‌ها در واقع بهتر هستند. چرا این مهم است؟ اول، معنی به‌طور مؤثر به این صورت تکامل یافته است: معنی از "آن بالا" (خدایان) به معنی از "آن بیرون" (بهره‌وری و پیشرفت) به معنی از "هیچ‌جا" (برابری فرضی) به بعد چه می‌آید (معنی از "اینجا؟") دوم، ذوق یک مهارت اصلی است که رفتن به آینده مهم است، چیزی بهتر از شماسست. مستلزم محرومیت است. سوم، عاملیت نیز در حال تبدیل شدن به یک مهارت اصلی بقا است. افراد بسیار کمی از گذشته آگاهانه آن را مجسم می‌کردند. چهارم، دیدگاه فردی شما ممکن است تنها چیزی باشد که AGI نمی‌تواند جایگزین آن شود. ممکن است فقط مزیت رقابتی شما در کار خلاقانه شما باشد. پنجم، خلاقان معماران یک جامعه هستند، و اگر کودک با آب حمام (شغل) بیرون انداخته شود، نتیجه می‌تواند فاجعه بار باشد. و در آخر، ما در میانه هرج و مرج به سر می‌بریم و خواستار ظهور یک ساختار جدید هستیم. ما باید در چگونگی شکل‌گیری آینده نقش داشته باشیم. این یکی از دلایل بزرگی است که من این‌قدر می‌نویسم. علاوه بر این، بهره‌وری دیگر یک هویت قابل اعتماد نیست. هیچ‌کس نمی‌داند چه مسیری را باید طی کند یا چه مهارتی را یاد بگیرد. معنا در همه زمان‌ها پایین است، اما یقین و امنیت نیز همین‌طور است. پس مرحله بعدی چیست؟ چه چیزی می‌توانیم بیاموزیم تا اطمینان حاصل کنیم که با یک ضرر بزرگ وارد این دنیای جدید نمی‌شویم؟ برای درک آن، ما باید پایه‌های فن‌آوری-اقتصادی در حال ظهور (هوش مصنوعی) را درک کنیم، زیرا این شرایط را برای جهان‌بینی بعدی، و در نتیجه آنچه برای ما ارزش قائل هستیم، و حتی بیشتر از آنچه انجام می‌دهیم، ایجاد می‌کند. چیزهای مهم

۲ - شتاب هوش مصنوعی (و گسترش بی‌معنایی)

هوش مصنوعی وعده داده است که ما را از همه کارها حذف خواهد کرد. حداقل این چیزی است که همه‌چیز روی آن تمرکز دارد. نوید تامین مایحتاج را می‌دهد تا دیگر در کمبود زندگی نکنیم. اما با همه معیارها، روشی که در آن این کار را انجام می‌دهد، فقط کمیاب معنا را افزایش می‌دهد. بسیاری از مردم، از جمله من، از نوع خاصی از کار معنا می‌گیرند. من کوچکترین ضد هوش مصنوعی نیستم، اما دنیایی را نمی‌بینم که در آن هوش مصنوعی مهارت را از خلاق حذف کند. اما چرا؟ چرا کار ناپدید می‌شود؟ و چه چیزی جایگزین کارکرد اقتصادی مشاغل می‌شود؟ برای دریافت یک تصویر کامل، دیوید شاپیرو

اقتصاد پس از کار

یک نظریه مفید برای اینکه آینده چگونه می‌تواند باشد. مشکلی که در ذهن همه وجود دارد این است: از آنجایی که مشاغل یک چیز بوده است (کار کردن برای دستمزد)، شرکت‌ها به کارگران پرداخت می‌کنند، کارگران پول را خرج می‌کنند، شرکت‌ها پول در می‌آورند و این چرخه ادامه دارد. اما بعد هوش مصنوعی می‌آید و همه‌چیز را تهدید می‌کند. به عنوان یک شرکت، فکر اینکه یک ماشین تمام کارهای شما را انجام دهد، فریبنده است. انسان‌ها گران، پیچیده، احساسی و از نظر قانونی خطرناک هستند. تا به حال تنها گزینه استخدام انسان بود. هنگامی که هوش مصنوعی و روبات‌ها از آستانه «بهتر، سریع‌تر، ارزان‌تر، ایمن‌تر» برای شغل مشخص‌تر عبور می‌کنند (فرض کنیم واقعا به آن نقطه می‌رسند، فعلا فقط می‌توانیم حدس بزنیم)، از نظر اقتصادی غیرمنطقی می‌شود که انسان‌ها کار را انجام دهند. غیر منطقی به معنای غیر اخلاقی یا اختیاری نیست. من اینجا نیستم که به اخلاقیات انجام این کار خنجر بزنم. این غیر منطقی است زیرا بیل جایگزین چوب حفاری شد. گاواهن کشیده شده حیوانی جایگزین بیل زدن شد

(و به طبقه جدیدی از کاشفان و فاتحان اجازه ظهور داد). ماشین آلات صنعتی جایگزین گاوآهن شدند. با هر تکامل، قدرت و پتانسیل فردی که از ابزارها استفاده می‌کرد افزایش می‌یافت. در دنیای امروزی، یک فرد می‌تواند کسب‌وکار ناب و سودآورتری را نسبت به بسیاری از شرکت‌ها در گذشته اداره کند. شما می‌توانید هر چیزی را یاد بگیرید و هر چیزی بسازید، اما حتی با این قدرت، اکثر مردم هیچ کاری انجام نمی‌دهند، اما مطمئناً، یک مشکل بزرگ وجود دارد که هوش مصنوعی جایگزین همه مشاغل شود. اگر همه اخراج شوند، هیچکس پول ندارد. اگر کسی پول نداشته باشد، هیچکس چیزی نمی‌خرد. اگر کسی چیزی نخرد، اقتصاد فرو می‌پاشد. همانطور که متوجه خواهیم شد، جمله بالا در مورد افراد دارای شغل صدق می‌کند، نه افراد دارای شرکت، و من نمی‌توانم به این نقل قول از ناوال فکر نکنم:

تقریباً ۷ میلیارد نفر در این سیاره زندگی می‌کنند. من امیدوارم که روزی تقریباً ۷ میلیارد شرکت وجود داشته باشد. در حال حاضر، بیشتر مردم نگران این هستند که اگر شغلی نداشته باشند، چگونه حقوق دریافت خواهند کرد. تنها سه روشی که خانوارها برای دریافت پول به‌دست می‌آورند این است:

- ۱. دستمزد - کسی برای کار شما (کارفرما، مشتری، خوداشتغالی) به شما پول می‌دهد.
- ۲. نقل و انتقالات - دولت به شما پول می‌دهد (UBI، تامین اجتماعی، اسنپ، مدیر)
- ۳. درآمد سرمایه - دارایی‌های شما به شما می‌پردازد (سود سهام، اجاره، بهره، قدرانی)

اگر اولی فرو بریزد، دومی و سومی باید وزن را تحمل کنند. اما نقل و انتقالات به تنهایی بی‌ثباتی سیاسی ایجاد می‌کند و سیگنال‌های قیمتی را از دست می‌دهد. این فقط به عنوان یک راه‌حل کلی کار نخواهد کرد. به این معنا که یک راه‌حل بالقوه، گسترش مشارکت سرمایه است. افراد عادی دارای دارایی‌های درآمدزا هستند. برای مختصر نگه داشتن این موضوع، تمام مکانیسم‌های پیشنهادی برای این کار را فهرست نمی‌کنم. زیرا حقیقت این است که برخی از افراد، به ویژه افراد خلاق، همچنان می‌خواهند کار کنند و برای کارشان مورد تقدیر قرار گیرند. این چیزی است که ما اینجا هستیم تا در مورد آن صحبت کنیم. من شخصاً نمی‌خواهم بنشینم و سطح پایه پول نقد را جمع‌آوری کنم. بیشتر معنای زندگی من از رشد شخصی و حرفه‌ای در حوزه‌های مختلف زندگی ناشی می‌شود، و رشد نیاز به عاملیت دارد، و اگر پول از معیار بهره‌وری به راهی برای بیان عاملیت تغییر کند، این راهی است که من می‌خواهم آن را دنبال کنم. من توصیه می‌کنم بیشتر در این مورد کاوش کنید

ایده‌های شاپیرو

و او را برای زمانی که کتاب جامع او در این زمینه، Labor Zero منتشر می‌شود، دنبال کنید. خوشبختانه، مشاغل وجود دارند که ممکن است حتی زمانی که اتوماسیون برتر است، ادامه پیدا کنند. این مشاغل مبتنی بر افرادی هستند که به‌طور خاص از انسان‌های دیگر خواسته‌اند:

- نقش‌های با مسئولیت بالا (جایی که کسی مقصر باشد)
- موقعیت‌های قانونی (افراد مورد نیاز قانونی)
- تجربه اقتصادی (بارمن، بوتیک، هنر)
- سازندگان معنا (کمک به مردم برای هدایت تجربه انسانی)

• • مشاغل رابطه / اعتماد (فروش، دیپلماسی، مذاکره)

به عنوان یک خلاق روزمره، می‌خواهم روی گزینه سوم و چهارم تمرکز کنم. این چیزی است که انسان‌ها برای آن حق بیمه پرداخت خواهند کرد. اما قبل از اینکه در مورد چگونگی پیوستن به اقتصاد معنایی جدید یا مهارت‌های سطح بالا صحبت کنیم، چیز مهمی را از دست داده‌ایم، که در وهله اول نحوه تولید معناست.

۳ - تکامل و ساختار معنا (رابط‌ها در برابر انسان‌ها)

ظرافت آینده در انسان در مقابل ماشین نیست، بلکه در تقسیم کار آن‌هاست: سیلیکونی که لبه‌های ناهموار ضرورت را می‌سجد تا کربن بتواند به معنای بالا برود. ما باریستاها را لغو خواهیم کرد و سرآشپه‌ها، ماموران و بازیگران را ساکت خواهیم کرد. این همان غریزه خودخواهانه در هر دو عرصه است - اصطکاک را پاک کنید، روایت را حفظ کنید - دنیایی را هدایت می‌کند که در آن خشک‌ترین کارها توسط مدارها انجام می‌شود و آبدارترین داستان‌ها توسط افرادی که خونریزی می‌کنند بیان می‌شود.

- کریس پیک

در بیشتر تاریخ، انسان‌ها با نگاه کردن به آسمان معنا پیدا کردند - یا دلیلی برای زندگی کردن. "آن بالا." معنی داده شد. سپس، ظاهراً باهوش‌تر شدیم. بهره‌وری را خدای خود قرار دادیم. ما به علم و دلیل برای معنا نگاه کردیم. "آن بیرون." معنی به دست آمد. حالا، ما به نفع خود بیش‌ازحد باهوش شده ایم. ما در نسبیت به دنبال معنا گشتیم و نتوانستیم آن را پیدا کنیم. "هیچ جا." معنا ساختارشکنی شد. با رفتن به آینده، این وظیفه شماست که قطعات را انتخاب کنید. شما باید نقش خود را به عنوان خالق که هستید بپذیرید. سازنده ابزار. کاشف. حل کننده مشکل اگر بیش‌ازحد آژانس خود را به ماشین‌ها برون سپاری کنید، اگر شما را به دوپامین IV متصل کنید، بسیار خوب خواهند بود.

حال باید معنا تولید شود. چگونه معنا تولید می‌کنید؟ خوب، نگاه کردن به آنچه که بی‌معنای ایجاد می‌کند کمک می‌کند. اول اینکه بی‌معنا بودن از رکود ناشی می‌شود. اگر هیچ کاری با زندگی خود انجام ندهید - مانند بسیاری از افراد وقتی که مشاغل از بین بروند و فقط کافی برای سرپا ماندن داشته باشند - همان طور نمی‌مانید. کم کم وارد هرج و مرج می‌شوید. آنتروپی را می‌توان در ذهن نیز مشاهده کرد. دوم، بی‌معنا بودن با انزوا تقویت می‌شود. بدون قبایل و روستاها، ما تنهاترین کسی هستیم که تا به حال بوده ایم. صفحه نمایش در چهره منتظر چک حقوق بعدی است، بنابراین شما می‌توانید خرید خرید خرید. در آن صورت می‌توان گفت که دو رکن معنا، احساس حرکت رو به جلو و ارتباط با چیزی بزرگتر از خودتان است. پیشرفت و مشارکت برای طولانی‌ترین زمان، ما هر دو را برون سپاری کردیم. پیشرفت توسط یک کارفرما و اتصال توسط یک مقام الهی داده شده است. در حال حاضر، هر دو در دست شما هستند، و این برای بسیاری از مردم خوشایند نخواهد بود. پیشرفت و مشارکت از طریق حل خلاقانه مسئله فعال می‌شود. شما برای آینده هدف دارید، مشکلی را شناسایی می‌کنید که مانع حرکت شما می‌شود، از طریق آزمایش راه‌حلی ایجاد می‌کنید، و آن را به فرد دیگری در موقعیت مشابه منتقل می‌کنید، و اگر آن شخص آن را به اندازه کافی ارزشمند بداند، شکل دیگری از ارزش را با شما مبادله خواهد کرد. البته، این به درک اینکه چگونه افراد خلاق در صورت از بین رفتن همه مشاغل، زنده می‌مانند، کمکی نمی‌کند. داریم به آن میرسیم بحث من این است که شما باید خالق شوید. شما باید چیز خود را بسازید. شما باید مسیر خود را انتخاب کنید. شما باید نمایندگی خود را بیان کنید. به هیچ وجه به انتظار روزی ننشینید که دنیا قول دهد همه مشکلات شما را حل کند، زیرا قول می‌دهم

که این کار را نخواهد کرد. فراتر از دو رکن معنا، سه مولد وجود دارد:

وقتی همه اینها را کنار هم می‌گذارید، یک داستان دریافت می‌کنید. داستان‌ها، داستان‌های معتبر، چیزی هستند که برچسب قیمتی عالی را می‌طلبند. زیرا مغز انسان یک موتور داستان است. اینگونه است که ما دنیا را درک می‌کنیم. ما از زمانی که چیزی کند است در حالی که باید سریع باشد متنفریم. ما از صف‌های طولانی در DMV متنفریم. ما از درایور اوبر که دیر صحبت می‌کند متنفریم. ما از نشستن به مدت ۳۰ دقیقه در حالت تعلیق متنفریم تا بیرسیم یک سوال پشتیبانی ساده چیست. از زمانی که سفارش فست فود ما اشتباه است متنفریم. اما برای پرواز در سراسر جهان و صرف ناهار در یک رستوران پنج ستاره، دلار بالایی خواهیم پرداخت. در حالی که در حال تماشای یک نمایش اشک آور در تئاتر هستیم، لبه صندلی‌هایمان می‌نشینیم. وقتی کار در مورد سرعت، دقت یا کاربردی است، آن را به ماشین‌ها بسپارید. اما هنگامی که ذهن ما از حالت نیاز به انجام کاری صرفاً برای انجام آن خارج می‌شود (زمانی که درگیر اوقات فراغت هستیم که در آینده به وفور وجود خواهد داشت) ما هوس کاری کاملاً متفاوت می‌کنیم. ما آرزوی پتانسیل شکست را داریم. ما هوس می‌کنیم درس مردی را که خون می‌گیرد. ما هوس داستان، درام، تازگی، اسطوره و معنا را داریم و پول خوبی برای آن می‌پردازیم. کل اقتصاد پیرامون این ساخته خواهد شد و ساخت و ساز در حال حاضر آغاز شده است. پس سوال این است که چه چیزی در مورد شما منحصر به فرد است؟ و چگونه می‌توانیم مطمئن باشیم که این با ماشین آلات جایگزین نمی‌شود؟

۴ - اقتصاد خالقان همان اقتصاد معناست

اگر از شغلی دستمزد دریافت نمی‌کنید و در جمع‌آوری درآمد غیرفعال کافی برای تامین نیازهایتان معنا پیدا نمی‌کنید، چه چیزی باقی می‌ماند؟ برای دریافت حقوق از افرادی که به کاری که شما انجام می‌دهید اعتقاد دارند و می‌خواهند بیشتر آن را در جهان ببینند. شما آنچه را که به آن اهمیت می‌دهید دنبال می‌کنید و مردم را تشویق می‌کنید که به آن اهمیت دهند. بنابراین توجه، منبع کمیابی است که خلاقان برای آن رقابت خواهند کرد. ما قبلاً شاهد این بازی در اقتصاد سازندگان بوده‌ایم. ایلان ماسک، به عنوان یک مثال واضح، قدرت خام توجه را درک می‌کند. او می‌تواند به معنای واقعی کلمه آینده را با آن شکل دهد. او می‌تواند سرمایه، استعداد و شبکه‌ها را مدیریت کند. او همه منابع را برای اطمینان از اینکه کار زندگی او برای بین سیاره شدن انجام می‌شود، در اختیار دارد. آقای هیولا دیگری است. او استاد جلب توجه است، آن را دوباره در تولید سرمایه‌گذاری می‌کند، که منجر به توجه بیشتر می‌شود. به این فکر کنید که امروز چگونه تحصیلات، اخبار و دانش خود را دریافت می‌کنید. بیشتر آن در رسانه‌های اجتماعی از سوی سازندگانی است که آن را به عنوان وظیفه خود برای ارائه دیدگاه خود انتخاب کرده اند. آموزش و اطلاعات متمرکز هنوز در دسترس است، اما نه برای مدت طولانی. با این حال، من نمی‌خواهم آقای هیولایی بعدی باشم. احتمالاً ریسک و انتقاد ماسک را نمی‌خواهید. شما به سادگی می‌خواهید علایق خود را دنبال کنید و آن را با قبیله ای از مردم در میان بگذارید که به بینایی شما نیز مانند شما اهمیت می‌دهند، درست مانند مغز شما. شما می‌خواهید معنا را تولید و به اشتراک بگذارید. بزرگترین تصور نادرست اقتصاد خالق این است که یک برنده تمام میدان جنگ را در اختیار می‌گیرد. این نمی‌تواند بیشتر از واقعیت باشد. جاستین ولش، دوستی در فضا، به خاطر خواستن یک زندگی آرام مشهور است. او کار معنادار، وقت کافی برای خانواده و توانایی انجام آنچه می‌خواهد بدون استرس مالی می‌خواهد. او برای خودش کاملاً خوب عمل می‌کند و کنترل کاملی روی مدت زمانی که "کار می‌کند" دارد. اما شما حتی مجبور نیستید آنقدر بزرگ شوید. افراد زیادی وجود دارند که فالوورهای کوچکی دارند که برای خوب زندگی کردن بیش از اندازه کافی هستند. روزی ۱۶ ساعت آسیاب نمی‌کنند. آن‌ها به میلیارد شدن

اهمیتی نمی‌دهند. آن‌ها فقط چیزی دارند که معنادار می‌دانند و آن را به اشتراک می‌گذارند (در حالی که آن را با مهارت‌های خاصی که به آن‌ها اجازه می‌دهد توجه را جلب کنند، جفت می‌کنند، همانطور که بحث خواهیم کرد). شما هر روز این افراد را می‌بینید. و اتفاقاً، اگر می‌خواهید میلیارد شوید یا ساعت‌های مفرط کار کنید، مهمان من باشید، بعضی‌ها این سبک زندگی را دوست دارند و من اینجا نیستم که به شما بگویم چگونه زندگی کنید. اما دن، اینترنت مرده چطور؟ بله، در واقع. چطور این چیز خوبی نیست؟ شما به من می‌گویید که همه فضا را با محتوای متوسط پر می‌کنند، بنابراین هرگز به این راحتی نمی‌توان آن را برجسته کرد؟ من فکر می‌کنم بیشتر نگرانی در مورد شیب هوش مصنوعی ناشی از عدم درک نحوه عملکرد توجه است. وقتی همه بتوانند فوراً آن را انجام دهند، فوراً بی ارزش می‌شود. مطمئناً، هر کسی می‌تواند از هوش مصنوعی ۱۰۰۰ پست یا ۱۰ مقاله بنویسد تا در قرعه‌کشی الگوریتمی بازی کند، اما هر چند وقت یک‌بار می‌بینید که «slop» واقعاً ویروسی می‌شود؟ و اگر این کار را کرد، به این معنی نیست که شیب نیست؟ اسلپ در یک طیف زندگی می‌کند. هنگامی که هفته گذشته در فضای مجازی منتشر شدم، از افرادی داشتم که مقاله من را به "فقط یک سری کلیشه‌های خودیاری" تقلیل می‌دادند، در حالی که، اگر واقعاً مقاله را بخوانید، می‌دانید که کمی طولانی است - با توجه به بخش‌های روانشناسی، معرفت‌شناسی، و رفتار انسانی. هیچ درخواست هوش مصنوعی وجود ندارد که بتواند دقیقاً همان مقاله یا حتی همین مقاله را تولید کند. نه اینکه بگویم این عمیق‌ترین نوشته روی زمین بود، اما باعث می‌شود این سوال برای من ایجاد شود که چرا کمی خودیاری افراد خاصی را دچار خشم کور می‌کند - آیا خودیاری نمی‌تواند به شما کمک کند؟ افراد باهوش اغلب نسبت به حوزه‌هایی که در آن باهوش هستند تعصب دارند، که این یک روش تفکر کاملاً غیرمولد است. و صادقانه بگویم، هنگامی که یک قطعه محتوا "محبوب" شد، افرادی که خود را ضد جریان اصلی می‌دانند، بلافاصله دلیلی برای نفرت از آن پیدا می‌کنند. یک شیب مرد گنج دیگری است و بالعکس. به کناری، به ChatGPT دسترسی دارید، درست است؟ پس چرا این را می‌خوانی؟ آیا به این دلیل است که نمی‌دانستید چه چیزی را در ربات چت تایپ کنید؟ آیا به این دلیل است که زندگی چیزی بیشتر از پاسخ دادن به سؤالاتی است که می‌دانید بپرسید؟ آیا فکر می‌کنید که ChatGPT قرار است روزی دقیقاً این مقاله را در یک بشقاب نقره‌ای به شما تحویل دهد؟ به‌طور جدی، قبل از اینکه شروع کنید به اینکه چگونه همه‌چیز محکوم به فنا است، به این سؤالات فکر کنید. حقیقت این است که مهارت‌ها در یک لایه انتزاع می‌شوند. کار دستی تایپ کلمات در یک صفحه یا افزودن قلم مو به یک نقاشی هنوز اهمیت دارد، زیرا جمع‌آوری همه‌چیز در یک ورودی چت، آژانس را برای کاری که نیاز به لمس شخصی دارد، حذف می‌کند، اما به اندازه ذهن هنرمندی که آن کار را انجام می‌دهد، اهمیتی ندارد. مهارت‌هایی مانند بازاریابی، متقاعدسازی، نوشتن، هنر دیجیتال، برنامه‌نویسی و موارد دیگر هنوز اهمیت دارند، اما افرادی که می‌توانند بیشترین نتایج را کسب کنند، از سطح بالاتری کار می‌کنند. آن‌ها در سطح انسانی عمل می‌کنند.

۵ - آخرین مزیت دفاع‌پذیر شما، خود شما هستید

به عنوان یک نویسنده، در چند سال گذشته خیلی به این موضوع فکر کرده‌ام. آیا هوش مصنوعی هرگز می‌تواند به‌طور کامل جایگزین خلاقان و هنرمندان شود؟ مهم نیست که آن را به چه سمتی بچرخانید تا حدی تاریک به نظر می‌رسد. آیا هوش مصنوعی می‌تواند چیزی را که من می‌نویسم بنویسد؟ آیا هوش مصنوعی می‌تواند موسیقی یک موسیقیدان مشهور را ایجاد کند؟ آیا هوش مصنوعی می‌تواند فیلمی در سطح اسپیلبرگ تولید کند؟ آیا هوش مصنوعی می‌تواند شرکتی مانند استیو جابز با اپل بسازد؟ پاسخی که به آن رسیدم این بود... بله، اما نه. بسیاری استدلال خواهند کرد که هوش مصنوعی می‌تواند یک مقاله یا فیلم زیبا تولید کند، به خصوص که مدل‌ها بهتر

می‌شوند، اما آن‌ها چیز مهمی را از دست می‌دهند. بیا بید این را تست تعویض بنامیم: اگر می‌توانستید سازنده را عوض کنید و خلقت به همان اندازه ارزشمند باشد، هوش مصنوعی می‌تواند جایگزین آن شود. اگر خلقت فقط به این دلیل کار می‌کند که شما آن را ساخته‌اید، پس این مزیت شماست. این دیدگاه، موقعیت و سلیقه شما را به همراه دارد. ببینید، انواع خاصی از کارها کف عینی دارند. وقتی نوبت به نوشتن می‌رسد، اگر هوش مصنوعی مستندات را بنویسد، چندین منبع اطلاعات را خلاصه کند یا دستورالعمل‌ها را واضح‌تر کند، بسیار خوب است. جهنم، من حتی می‌توانم استدلال کنم که هوش مصنوعی می‌تواند افکار اصلی شما را مخفی کند و آن‌ها را به چیزی قابل انتشار تبدیل کند، اما برخی از افراد ممکن است سبکی داشته باشند که بخواهند به آن‌ها نیز بپردازند. به عبارت دیگر، اگر سرعت و کارایی بیش از صدا اهمیت دارد، می‌توانید کنترل را به هوش مصنوعی بسپارید. اما وقتی نوبت به نوشتن یک مقاله شخصی درباره غم و اندوه پس از دست دادن والدین می‌رسد، یا نوشتن مقاله‌ای در مورد اینکه چرا مینیمالیسم تله‌ای برای خلاقان است، چیز متفاوتی در بازی وجود دارد. دیدگاه شما در حال بازی است. می‌دانید، منحصر به فردترین چیز روی این سیاره است که هیچ‌کس دیگری به آن دسترسی ندارد. اوج باورها، ایده‌ها و تجربیاتی که قابل تغییر یا شبیه‌سازی نیستند و از روزی که شما متولد شده‌اید شکل گرفته است. بنابراین این سوال پیش می‌آید که اگر کسی می‌تواند نوشته، محصول، موسیقی یا هنر شما را با یک اعلان کپی کند، چه زمانی نباید کنترل را به هوش مصنوعی بسپارید؟ این در چیزی است که هوش مصنوعی به آن دسترسی ندارد.

• • هوش مصنوعی نمی‌تواند از دیدگاه شما فکر کند. فقط می‌تواند به دیدگاه شما یا به سبک دیدگاه شما فکر کند.

• • هوش مصنوعی نمی‌تواند امضای انرژی شما را تکرار کند. نمی‌تواند انتخاب کند که در حال حاضر روی چه چیزی تمرکز کنید و چرا برای شما مهم است.

• • هوش مصنوعی نمی‌تواند حس واقعی را انجام دهد. نمی‌تواند تصمیم بگیرد که اطلاعات به چه معناست، چه چیزی مهم است، یا چگونه آن را چارچوب بندی کند.

• • هوش مصنوعی خط سیری ندارد. خطر مرگ را ندارد. و حتی اگر مرگ و میر به یک مشکل حل شده تبدیل شود، یک لحظه برای انسان‌ها تمام می‌شود. هوش مصنوعی می‌تواند داستان‌ها را شبیه‌سازی کند، اما زمان مانند ما به عنوان یک الگوریتم فشرده‌سازی طبیعی عمل نمی‌کند.

• • هوش مصنوعی طعم در حال تکامل ندارد. به نوشته یک سال پیش خود نگاه نمی‌کند و با آن مخالف است. رشد نمی‌کند.

به عبارت دیگر، هوش مصنوعی می‌تواند هر چیزی را کپی کند، اما نمی‌تواند اتفاقات بعدی را تا زمانی که قبلاً اتفاق افتاده است کپی کند. شما به عنوان یک خلاق، دیدگاهی دارید که همیشه در حال تکامل است. هوش مصنوعی همیشه در حال تعقیب جایی است که شما بودید اما نه جایی که اکنون هستید. تا زمانی که هوش مصنوعی شما را کپی می‌کند، که می‌تواند فوراً باشد، شما قبلاً حرکت کرده اید. آنچه «کار بزرگ» تلقی می‌شود، هدف متحرکی است که با جامعه و فرهنگ تکامل می‌یابد. برای خلاقان، عمل کشف آنچه فکر می‌کنند فرآیند است. اگر در حال حاضر هوش مصنوعی می‌توانست مانند من بنویسد، پس من که یک انسان سرسخت هستم، دیگر نمی‌خواهم در مورد آن بنویسم. چیزی که من به آن اهمیت می‌دهم فوراً تغییر می‌کند. وقتی سعی می‌کنم هوش مصنوعی مثل من بنویسد، بلافاصله از آن متنفرم. بنابراین، من آن چیزی را نمی‌نویسم. بنابراین چه چیزی در آینده کار تغییر کرده است؟ هیچی، واقعا ما بالاخره در وهله اول آنچه مهم بود را کشف می‌کنیم. مردم در مورد هجوم شیب هوش مصنوعی بسیار نگران هستند بدون اینکه متوجه شوند که کالاهای با عرضه بالا تبدیل به کالا می‌شوند. چشم انداز

انسان را نمی‌توان کالایی کرد، بنابراین همیشه حق بیمه ای را می‌طلبید. همه اینها منطقی است و به نظر خوب می‌رسد، اما خیلی کاربردی نیست. بنابراین، در حال حاضر چه کاری می‌توانید انجام دهید تا اطمینان حاصل کنید که چشم اندازی ارزش پرداخت برای آن ایجاد می‌کنید؟

۶ - پشته مهارتی دوران پساکار

مجموعه مهارت‌های آینده را نمی‌توان به مهارت‌های شغلی اختصاص داد. همه ما می‌دانیم که هوش مصنوعی می‌تواند محتوا، کد و موسیقی بنویسد. آنچه بسیار مهم است، توسعه مهارت هایی است که آن چیزها را انسانی می‌کند. از آنجایی که این نامه طولانی می‌شود، این را مختصر می‌کنم. من قبلا این مهارت‌ها را در نوشتن آینده خود دارم و خواهم کرد. در حال حاضر، این لیست فقط برای آگاهی است، بنابراین شما می‌توانید متوجه فرصت هایی برای اصلاح و اصلاح آن‌ها شوید. پشته مهارت، که بیشتر یک سلسله مراتب مهارت است، به نظر می‌رسد: (۱) آژانس - مهارت متا که داستانی را ایجاد می‌کند که ارزش گفتن داشته باشد، توانایی عمل بدون اجازه یا درخواست خارجی است. به عبارت دیگر، این توانایی شما برای ایجاد یک داستان منحصر به فرد است. این توانایی شماست که مسیری را برای زندگی خود تعیین کنید و میلیاردها تصمیم کوچک و بزرگ بگیرید که شما را به جلو، عقب و پهلو به پهلو می‌برد. در هر یک از این تصمیمات، فرصتی برای به‌دست‌آوردن تکه‌هایی از دانش نهفته است که سپس در چیزی که شما انتخاب می‌کنید، سپرده می‌شود. عاملیت از طریق ۳ مولد معنا که قبلا مورد بحث قرار گرفتیم، انجام می‌شود: مبارزه، موقعیت و کنجکاوی. مبارزه مستلزم آن است که انتخاب‌های عمدی داشته باشید، سازگاری را رد کنید، وارد عرصه شوید، پتانسیل شکست را ایجاد کنید و یک قوس شخصیتی ایجاد کنید. ماندن در مسیر پیش فرضی که جامعه از شما می‌خواهد، راهی مطمئن برای جایگزینی است. وضعیت در آینده همچنان حول محور پول خواهد بود، اما پول از معیار بهره‌وری به ابزاری برای بیان نمایندگی تغییر خواهد کرد. هرچه پول بیشتری به دست آورید (نه اینکه نیاز به ثروتمند شدن دارید) گزینه‌های بیشتری در اختیار دارید و تصمیم گیری شما منحصر به فردتر خواهد بود. پیچیدگی داستان شما با پول بیشتر می‌شود. کنجکاوی نحوه فیلتر کردن سیگنال از نویز است. هرچه حواس‌تان پرت‌تر و بی‌حس‌تر شود، کمتر متوجه می‌شوید که هسته‌تان شما را به سمت مسیر جدیدی در زندگی می‌کشد. (۲) سلیقه - مهارت تشخیص هوش مصنوعی در حال حاضر مشکل کتابخانه بی‌نهایت را ایجاد می‌کند. اگر کتابخانه‌ای حاوی هر کتاب ممکن با هر جابجایی شخصیت‌ها باشد، حاوی تمام حقایق، همه دروغ‌ها و همه چرندیات است. کتابخانه عملا بی‌فایده است زیرا یافتن متن معنادار از نظر آماری غیرممکن است. اطلاعات بدون تنظیم یا ساختار نویز است. کیوریشن و ساختار برگرفته از سلیقه شماست. علاوه بر این، هوش مصنوعی نیز مشکل بی‌نهایت میمون را ایجاد می‌کند. با توجه به زمان بی‌نهایت، دسته‌ای از میمون‌ها که به‌طور تصادفی تایپ می‌کنند می‌توانند شکسپیر را تولید کنند، اما خروجی بی‌معنی است زیرا هیچ قصد یا انتخابی پشت آن وجود ندارد. برای توسعه سلیقه باید چیزی از خود بسازید. زیرا اگر سلیقه توانایی تشخیص آنچه ارزش حفظ کردن را دارد در مقابل آنچه که نیست، و کنترل کاملی بر آن فرآیند نداشته باشید، در ذائقه دیگری شکل گرفته اید. به عنوان یک خلاق، کیوریشن مهارتی بسیار مهم‌تر از خلاقیت است. (۳) دیدگاه - افزایش ظرفیت انسانی شما روانشناسی رشد نشان می‌دهد که ارزش‌ها و جهان بینی‌های انسانی در طول زمان در مراحل قابل پیش بینی تکامل می‌یابند. ما این را در بالای این نامه یاد گرفتیم. به‌طور معمول، این مراحل از یک الگوی ساده پیروی می‌کنند: ذهن شما کمتر سازگار، ایدئولوژیک و جزمی می‌شود - تا زمانی که گیر نکنید. به عبارت دیگر، ذهن شما گسترش می‌یابد. شما قادر به درک سیستم‌ها و سازه‌های سطح بالاتر هستید. شما می‌توانید پیچیدگی فکری بیشتری را بدون برچسب زدن به عنوان "اشتباه" به عنوان

مکانیزم دفاعی برای عدم درک، در خود جای دهید. به عبارت دیگر، شما دیدگاه بیشتری را جمع آوری می‌کنید. شما دنیا را از یک عدسی باریک نمی‌بینید، که مانع از توانایی شما برای سرپرستی می‌شود، که ارزش سلیقه شما را محدود می‌کند. مشکل، همانطور که به وضوح در رسانه‌های اجتماعی می‌بینیم، این است که بیشتر جمعیت (مستند حدود ۵۰٪) در مرحله توسعه بسیار سازگارانه زندگی می‌کنند. به این معنی که اکثر مردم ظرفیت شناختی برای عاملیت واقعی را ندارند. آن‌ها صرفاً می‌گویند که باید عاملیت بالایی داشته باشند و با آن ایده مطابقت داشته باشند، که یک رفتار نمایندگی پایین است. ما قبلاً بارها در مورد تئوری توسعه نفس صحبت کرده‌ایم، و من به صحبت کردن در مورد آن ادامه خواهم داد، اما در اینجا ۸۰/۲۰ چیزی است که در واقع ظرفیت شما را برای دیدگاه بیشتر افزایش می‌دهد:

• شما سعی نمی‌کنید «سطح بالا» بروید. شما به سادگی به خود اجازه می‌دهید که دچار سردرگمی شوید یا از تعادل خارج شوید و اجازه دهید که با گذشت زمان (و بدون اینکه آن را رد کنید) به حالت عادی شما تبدیل شود.

• مثال: وقتی شغل جدیدی پیدا می‌کنید و احساس می‌کنید نمی‌توانید آن را انجام دهید، زیرا ذهن فعلی شما نمی‌تواند آن را متابولیزه کند، یاد می‌گیرید. همین امر در مورد روابط جدید یا قرار دادن خود در معرض فرهنگ‌های جدید نیز صدق می‌کند.

• بدترین کاری که می‌توانید انجام دهید این است که دیدگاه فعلی خود را دوچندان کنید، زیرا به این ترتیب خود را به رشد نزدیک می‌کنید.

مردم سعی می‌کنند درد یا ناهماهنگی را به سرعت حل کنند زیرا در دنیای امروز همه‌چیز سریع است. نظر سیاسی را قانون می‌دانند و حالا همه اشتباه می‌کنند. یا، دگرگونی کاذب را تجربه می‌کنند و مانند مرحله بالاتر عمل می‌کنند بدون اینکه واقعاً آن را تجسم کنند. ما همیشه این را در هیپی‌ها می‌بینیم. آن‌ها از معنویت به عنوان نمادی برای پوشاندن نفس عظیم خود استفاده می‌کنند. (۴) متقاعدسازی - توانایی واداشتن مردم به مراقبت شما چیزی دارید که خلق کرده اید. چیزی که شما به آن اهمیت می‌دهید. اما بیشتر خلاقان در همین جا متوقف می‌شوند. آن‌ها به سادگی فکر می‌کنند که می‌توانند پست کنند، بنویسند، تولید کنند و به نوعی مردم آن را به شکلی جادویی پیدا خواهند کرد. یا فکر می‌کنند هوشمندانه یا هوشمندانه به نظر رسیدن در نوشته‌هایشان برای نشان دادن ارزش دنبال کردن ایده‌هایشان کافی است. در واقعیت، هیچ‌کس اهمیتی نمی‌دهد مگر اینکه بتوانید آن‌ها را متقاعد کنید که چگونه برای زندگی آن‌ها مفید است. زمانی که ما در روستاها در قبایل زندگی می‌کردیم، نقشی به شما محول شد. آنچه لازم بود را تولید کردی و دیگران از آن بهره بردند. در دنیای امروز، شما به ظاهر تنها هستید. شما باید برای گسترش کار خود تلاش کنید. زیرا شما می‌توانید بهترین کتاب، محصول، نقاشی یا موسیقی را در جهان داشته باشید، اما اگر مکانیسم‌های توجه (بازاریابی، فروش، رسانه‌های اجتماعی، تبلیغات) را درک نکنید، هیچ‌کس آن را نمی‌بیند، و هیچ‌کس به اندازه کافی برای پرداخت هزینه به شما اهمیت نمی‌دهد. هنر باید با تجارت ادغام شود. برای یادگیری این مهارت‌ها نیازی به وارد شدن به «چگونگی» نیستیم، زیرا آن‌ها به دلیلی در این سلسله مراتب مهارت پایین‌تر هستند. شما آن‌ها را به‌طور خودکار با ساختن چیزهای خود، اشتباه کردن و اصلاح آن اشتباهات یاد می‌گیرید، و فقط یک فرد با پیشرفت بالاتر می‌تواند این کار را به‌طور موثر انجام دهد. به‌طور خلاصه: اگر به نتایجی که می‌خواهید نمی‌رسید، باید آزمایش کنید، بیاموزید و تکرار کنید تا زمانی که این کار را انجام دهید. به این ترتیب در هر کاری موثر می‌شوید. (۵) دانش فنی - استفاده از هوش مصنوعی و ابزار ممکن است به نظر برسد که این نامه برخلاف هوش مصنوعی است، اما می‌توانم به شما اطمینان دهم که اینطور نیست. شما نیازی به انتخاب تیم ندارید.

و بیاييد، ما فقط در مورد آن با دیدگاه در حال توسعه صحبت کردیم. حقیقت این است که همه تا حدی با هوش مصنوعی کار خواهند کرد، حتی خلاقانی که علیه آن قسم می‌خورند (در حالی که در X پست می‌کنند که چقدر از هوش مصنوعی متنفر هستند و مستقیماً به الگوریتم گروک وارد می‌شوند، آفرین.) بهترین توصیه‌ای که می‌توانم انجام دهم، مثل همیشه این است که آزمایش کنید. سعی کنید برای پروژه بعدی که می‌سازید از هوش مصنوعی استفاده کنید. از هوش مصنوعی بپرسید که چگونه می‌توانید کارهایی را که نیازی به لمس شخصی ندارند، کنار بگذارید. اگر می‌خواهید این نامه را به آن بدهید، توضیحی درباره آنچه می‌خواهید بسازید بدهید و شروع به بازی کنید. ببینید آیا می‌تواند مقداری بار شناختی ایجاد کند تا ذهن شما برای تمرکز روی چیزهای مهم آزادتر باشد. من آن را همانجا می‌گذارم، زیرا من از نوشتن خسته شده‌ام همانطور که مطمئن هستم شما در حال خواندن این مطلب هستید. از توجه شما متشکرم. - دن

منبع مقاله

<https://x.com/thedankoe/article/2014022520513634718>